

ترکمان، محمد (گردآورنده) (1362). رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری. (دو جلد). تهران: موسسه خدمات فرهنگی. «کتاب تذکرہ الغافل و ارشاد الجاھل» جلد اول، صص 75-55

(۳۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَأَمْبَجَلَ الْبَهِيرَةَ حَالَنَارِيَةَ بَهِيرَةَ  
سُلْوَكَ آنَ حَلَمَ اَكَ وَالْخَسَارَتِ  
سَاطَهَا اَكَ وَاللهُ الْعَالَمُ حَرَرَهُ الْأَصْطَرَ  
سَهْمَهُ بَحْرَهُ الرَّحْمَهُ الشَّيْخُ نَاسَدَهُ الدَّفْقَهُ  
حَلَخَانَهُ بَارَلَ اِشَاهَتِ  
صَرَقَ حَلَكَشِهِ فَجَامَهُ طَامَشِهِ عَنْهُ  
بَعْلَهُ وَالْعَالَمِيَهُ بَلَى اِشَاهَهُ لَسَلَزَهُ  
أَفَاتِيَهُ بَعْزَرَهُ اَظَطَابَهُ اَغْرَلَهُ  
الْمَرْحُومَهُ صَلَبَهُ اَرْبَاضَهُ حَمَهُ اَلْلَهُعَالَى  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسْتَطَرَاقَ رَاهَ جَيلَهُ هَاهِلَهُ اَمَّا بَاهِلَهُ  
وَالْخَسَارَهُ بَهِيرَهُ اَسْتَطَاعَهُ خَاصَلَهُ بَهِيرَهُ  
وَاللهُ الْعَالَمُ اَخَارَهُ اَلَازَدَهُ اَلَّاهُ  
حَلَخَانَهُ بَارَلَ اِشَاهَتِ

هو العزيز

من از اشخاصی بودم که حسب تکلیف  
دینی بی میل باین اساس بسودم و دلیل شرعی که  
سبب شده بود این است که حسب التکلیف در این  
کتاب نوشتم ولی چون بکلام تدریجاً بیان مطلب  
میشود مستدعی آنکه بیغرضانه تا آخر کتاب  
بخوانند تمامطلب بدست بیاید و دیگر آنکه بعد از  
قرائت بدھند یکسانی که نخوانده اند تا قرائت  
نمایند چون شهد الله مقصودی جز رفع اشتباہ  
اخوانم از امور دینیه نبوده و نیست.

اذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله

## كتاب تذكرة الغافل و ارشاد الجاهل

بسم الله الرحمن الرحيم

ولله الحمد وبعد این خادم شرع مطاع احمدی بعرض برادران دینی و اخلاق روحانی میرساند که اگر چه حفظ نظام عالم محتاج بقانونست و هرملتی که تحت قانون داخل شدند و بر طبق آن عمل نمودند امور آنها باستعداد قابلیت قانونشان منظم شد ولی بر عامة متدينین معلوم است که بهترین قوانین الهی است و این مطلب از برای مسلم محتاج بدليل نیست و بحمد الله ما طایفة اسامیه بهtero کاملترین قوانین الهیه را در دست داریم چونکه این قانونی است که وحی فرموده اورا خداوند عالم بسوی اشرف رسیش و خاتم انبیائیش وحی فرموده که اليوم اکملت لكم دینکم و اتممت عليکم نعمتی لكن هزار حجف که افراد ملت مارا ابداً رغبت تحصیل علم بآن نبوده و نیست و حال آنکه جامع است جمیع مایحتاج اليه الناس را و گویا ماهاجهل را محبوبترین اوصاف یافته ایم و معلوم است که این قانون الهی ما مخصوص بعبادات نیست

بلکه حکم جمیع مواد سیاسیه را بروجه اکمل واوفی داراست حتی ارش الخدش لذا ما ابداً محتاج بجعل قانون نخواهیم بود خصوص بمالحظه آنکه ماهاباید بر حسب اعتقاد اسلامی نظام معاشر خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختلف نکند ولا بد چنین قانون منحصر خواهد بود بقانون الهی زیرا اوست که جامع جهتین است یعنی نظام دهنده دنیا و آخرت است بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که ممکن و صحیح است جماعتی از عقولاً و حکماً و سیاسیین جمع شوند و بشوری ترتیب قانونی بدنهند که جامع این دو وجهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد لابد آنکس از ربقة اسلام خارج خواهد بود چون اسلام بدون اقرار بینبوت محقق نیست و اقرار بینبوت بغیر دلیل عقلی متصور نیست و دلیل عقلی بربوت سوای احتیاج ما بچنین قانونی وجهل و عجز ما از تعیین آن نمیباشد و اگر خود را قادر بر آن بدانیم پس دیگر دلیل عقلی بربوت نخواهیم داشت بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر تغیر دهنده بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آنست چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است بجهت آنکه پیغمبر (ص) ماختام انبیاست و قانون او ختم قوانین است و خاتم آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است الی یوم الصور بسوی اووحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد پس بالبديهه چنین اعتقاد کمال منافات را با اعتقاد بخاتمت و کمال دین اورد و دارد و انکار خاتمت بحکم قانون الهی کفر است و توضیح این مطلب را در سوال و جواب عقل عاقل بیان واضح و برهان قاطع لایح در همین اوان نموده ام پس جعل قانون کلام ام بعض منافات با اسلام دارد و این کار کاری بیغمبریست لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود بعض از احکام بیغمبر سابق را امضا میفرمود و بعضی را تغییر میداد تا آنکه خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مبعوث شد و دین خدا را کاملاً بیان فرمود لذا او خاتم انبیاست و قانون الهی که او آورد دیگر نقص نخواهد

داشت حتی نسبت بتمام ایام و نیز نسبت بتمام مردم ولی تمام حسب الوحی بوده نه باستحسانات شخصیه ماینطوق عن الهوی ان هو الاوحی یو حی این آیه قرآن است یعنی پیغمبر ص کلامی نمیرمود مگر اینکه وحی باو شده باشد حاصل آنکه مسلم راحق جعل قانون نیست والله ابداً گمان آن نداشتم که کسی جعل قانون را مضاء کندواز برای مملکت اسلام قانونی جز قانون الهی به پسند و مقتضیات عصر را مقایب بعضی مواد قانون الهی بداند و مع ذلك او معتقد بخاتیت و کمال دین محمد صلی الله علیه و آله باشد بلی اگر کسی بخواهد بجهت امور شخصی خودش ضابطی مقرر کند منع و قبولش چون مربوط به عموم ناس نیست ربطی باحدی ندارد مگر آنکه مشتمل بر منکری باشد در این صورت با اجتماع شرایط مورد نهی از منکر است از روی قانون الهی ولذلك اگر سلطان اسلام اراده فرماید که دستورالعملی بجهت عمل مأمورینش معین نماید که اهل مملکتش مورد تعذیبات اشخاص مأمورین واقع نشوند آنهم در صفویات بسیار خوب است اهل محل ولی اعضاء و وفاداد آن ربطی بوظیفه نواب عام و حجج اسلام نداردو وظیفه آنها منحصر با نت که احکام کلیه که مواد قانون الهی است از چهار دلیل شرعی استنباط فرمایند و بعوام برسانند و آن چهار قرآن و اخبار و اجماع و عقل است آنهم بنحو مخصوصی که مقرر شده و عمده آنست که باید ملاحظه فرمایند که در مقام استنباط قیاس واستحسان را دخالت ندهند چونکه در شرع امامیه حرام است که از روی استحسان و قیاس تعیین احکام الهیه بنمایند پس این دارالشوری که مردم خواستند منعقدش نمایند و از روی موافقت باطیاع با اکثریت آراء تعیین قانون کنند اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود چنانکه این هیئت را مقتنه میخوانند بی اشکال تصدیق بصحت آن منافات با افرار بینوت و خاتمت و کمال دین داشت و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بوداولاً آنکه ابداربطی با آن جماعت نداشت

۴ و بالکلیه از وظیفه آن هیئت خارج بود و ثانیاً آنکه عمل باستحسان عقلی است و حرام و اگر مقصود آنها تعیین قانونی بود مخصوص بصفرویات اعمال مأمورین دولت که ابداً ربطی با مردم عامه که تکلم در آن از مخصوصات شارع است نداشت پس اسم شرع و قرآن چرا میبردند و تمیک بذیل اعضاء و اتفاقاً حجج اسلام چرا میزدند و مخالفت آنرا چرا محاج و معاند با امام میخوانند و اگر مقصود آنها تعیین قانون الهی واجراء و تقویت آن بود عوام و فرق مختلفه را چه مدخلیت در این امر بود و چرا از آنها در امور عامه رای میطلبیدند و چرا اسمی از دلیل شرعی آن نمیبردند و در صورت مخالفت هر یک از آنها که اسم مطابقه میبرد تعریض باو میکردند ای برادر عزیز اگر مقصودشان اجراء قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامیه بود چرا خواستند اساس اورا بر مساوات و حریت قرار دهند که هر یک از این دو اصل مودی خراب نماینده رکن قویم قانون الهی است زیرا قوام اسلام بعوایت است نه بازادی و بنای احکام آن بتغیر و جمع مخلفات است نه بمساوات پس بحکم اسلام باید ملاحظه نمود که در قانون الهی هر که را با هر کس مساوی داشته ما هم مساویشان بدانیم و هر صنفی را مخالف با هر صنفی فرموده ما هم با اختلاف با آنها رفتار کنیم تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم مگر نمیدانی که لازمه مساوات در حقوق از جمله آنست که فرق ضاله و مضله و طایفه امامیه نهنج واحد محترم باشد و حال آنکه حکم ضال یعنی مرتد بقانون الهی آن است که قتلشان واجب است وزنشان باین است و مالشان منتقل میشود بمسلمین ازورائیشان و جنازه آنها احترام ندارد غسل و کفن و صلوة و دفن ندارد بدنشان نجس است معامله با آنها باطل و حرام است و عملشان اجرت ندارد و اما یهود و نصاری و مجوس حق قصاص ابداً ندارند و دیه آنها هشت صدر هم است پس اگر مقصود در اجراء قانون الهی بود مساوات

بین کفار و مسلمین نمی‌طبلیدند و اینهمه اختلافات که در قانون الهی نسبت باصناف مختلف دارد در مقام رفع آن بر نمی‌آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود نمی‌خواندند با اینکه تغییر احکام از مختصات رسول است بوجی مادامی که خاتم رسول مبعوث نشده باشد پس ای کسی که می‌کند آن داری مساوی با مسلم باشی در بلد اسلام قبول نمایند مساوی باشی والاب حکم خالق قهار باید در بلد اسلام خوار و ذلیل باشی و محض آنکه زمانی بظلم و قهر مبلغ خطیری مال در عرض خون کافری از مسلمانان گرفتند نمی‌شود که جائز شود تغییر بدهند قانون الهی را و جعل قانونی برخلاف آن نمایند ولو در يك مورد زیرا مخالفت عملی قانون الهی فسق است ولی تغییر دادن آن کفر است چونکه تخطیه قانون الهی است نسبت باین زمان پس ای کسی که طالب مساوات بودی واو را قانون مقرر میداشتی اگر دعوی نبوت داری و یا انکار اصل نبوت مینمایی و با تخطیه حکم پیغمبر (ص) می‌کنی بگو تا آسوده شوم.

ای برادر عزیز مگر نمیدانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافق با قانون الهی اهست مگر نمیدانی فائده آن آنست که بتوانند فرق ملاحده وزناقه نشر کلمات کفریه خود را در متابر و لوابح بدھند و سب مؤمنین و تهمت بآنها بزنند و القاء شباهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند ای عزیز اگر اساس مشوم مودی بضلالت اعطاء حریت مطلقاً نبود پس چرا جلو گیری از لوابح کفره نمی‌شد کدام جریده نوشته شد که مشتمل بر طعن باسلام و اسلامیان نبود کدام اداره بود که جریده‌اش خالی از کفر بود اگر اساس آن حریت نبود جمال زندیق و جهنمی ملعون و آن فخر الکفر مدلس و اخوته آنها اینهمه کفریات در متابر و مجتمع و جرائد خود نمی‌گفتند و مردم چون قطعه چوب بخش استماع آن زندقه نمی‌نمودند و اگر کسی می‌گفت منع فرمائید آنان را در جواب نمی‌گفتند که مامحتاج بآنها هستیم و آنها معین و مقوم این

کلمات کفرآمیز را در منبر نمیگفتند اگر مساوات نبود آن زنادقه‌چند نفر مسلم را بلوث قتل یک نفر گیر باسوه حال نمیکشند و در آن حال فرباد زنده باد دین اسلام بلند نمیکردند و حال آنکه ابدا در قانون الهی ماقنین مجازات مقرر نشده آه از سوی رفتار مامسلمین در مقام حمایت از اسلام که بشنویم این افرادی را بگویند و صاحب شرع مطهر نسبت به هنده و ماها باز حمایت از آن اساس میشون داشته باشیم آیا حالا هم معلوم ما نشده که این عده قلیل بتسلیس وتلبیس میخواستند که قانون و دین اسلام را تغییر بدنه‌چنانکه آن سامری دین موسی (ع) را از میان برده که اول ترغیب کرد مردم را بخدای موسی (ع) پس از آن گفت که این گوسم الله خدای موسی (ع) است و مردم نفهم هم قبول کردند بتقصیلی که در محلش مورخ است اگر این جماعت مقصودی جز اجراء قانون الهی نداشتند چرا قانون مجازاتشان تمام برخلاف قانون الهی بود تو نگو که قانون دولتی بود مگر دولت میتواند شرعاً اعراض از قانون الهی بکند و خود را از تحت آن قانون خارج کند و خود قانونی جعل کند و در مملکت مجری دارد و ساین وسیله قانون الهی متروک شود اگر مقصود حفظ حمای اسلام و مسلمین بود چرا عدیه را مجتمع این اشخاص معلوم الحال کردند و چرا آن قاضی ملحده‌تک لامذهب را بقضایت فلان اداره مقرر نمودند و چرا بگرفتن رشوه محض خوشی خاطر زن گبری اسلام را خوار و ذلیل کردند و چرا میزان رفع خصومات را باستطاق که قانون کفره است معین کردند و چرا دو حق استیناف دعوی از برای متخصصین تعیین نمودند اگر این اساس بجهت تقویت اسلام بود چرا تمام اشخاص لاابالی در دین و فرق ضاله ازبهائی واژلی و کلیه اشخاص فاسد العقیده و دنبی خواهان جاهم و یهودی و نصاری و مجوسي و بتبرستهای هندو تمام ممالک کفر و کلیه فرق عالم مگر خواص از مؤمنین طالب قوت آن بودند و تقویت آن

مینمودند و محبوب القلوب تمام فرق ضاله و مضله از طبیعیین و غیرهم بود. ای عزیز اگر مقصود تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمیشد و اگر مقصودشان عمل بقرآن بود عوام را گول نداده بناء بکفر نمیبردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود فرار نمیدادند و حال آنکه چند آیه در کلام الله هست که میفرماید کفار را ناضر و دوست و محل اسرار خود قرار ندهید آخر مقبول کدام احمق است که کفر حامی اسلام شود و ملک نصاری حامی اسلام باشد و عدل اسلامی را کشه اساسش بر اختلاف حقوق است بین افراد مختلف خواهان باشد بلی حمایت عدل بمعنی مساوات و حریت را که قوام حقیقت ظلم باین دو امر است خواهد نمود چنانکه کرد من تعجب دارم از بی تصوری این جماعت آخر ای بی ملاحظه چگونه تصدیق آن میکنی که همان ظلام خواهان عدل اسلامی باشند و تمام فسقه و اراذل و او باش خواهان آن باشند ولی اشخاصی که قدس و ورع آنها مشهود عامة ناس است و گوشنهشین دیار شما بودند و ابدأ ربطی با اعضاء دولت نداشتند زحمتها برخود راه بدهند در تخریب اساس عدل اسلامی اف براین دانش که قبول کند این جریده نگاران معلوم المحال و فرق مختلفه ضاله و ملک نصاری و امثال اینها مؤید اساس عدل اسلامی و جانشان از برای آن باشند ولی این مقدسین و ائمه جماعات که بالکلیه از امور عامه معزول داشته‌اند خود را سعی در تخریب اساس عدل اسلامی بنمایند و اینها در مقام تضییع و تخریب شرع باشند و آنان در مقام حفظ شرع برآیند ای عزیز اگر مقصود حفظ شرع بود نمیگفتند که مشروطه محبوب ماست نخواهیم راضی شد که کلمة مشروعه نزد او نوشته شود اگر در این کار قوت اسلام بود پس چرا اشخاص معروف بتقویت و زهد و ایمان و شعائر اسلام خوار و موهون شده بودند ولی فرق ضاله و ملاحده و آثار کفر قوی و ظاهر شده بسود چرا اینهمه در جرایدشان تکریمات

از فرقه زردشتی و سلاطین کیان میکردند و آنها را که اخت طوا ایند طایفه نجیبیه میخوانندند و چرا اینهمه جرائد پراز کفر را که سبب تضعیف عقاید مسلمین بود منع نمیکردند و اگر گرفتن و منع آنها ممکن نبود پس چگونه گرفتن و مجازات کردن آن ملای پر مردیرش سفید و مقدار و امثال آنها ممکن بود اگر بنای آن با مردم معروف و نهی از منکر بود چرا حسب القانون سد این باب شده بود و بهر کس حرفی از این باب زده میشد میگفت که شرف ما برداری اگر بنای آن بسر حفظ دولت اسلام بود چرا یک عضوی از روس پول میگرفت و دیگری از انگلیس و چرا هر روزی یک ماده فسادی برپا میکردند و نمیگذاشتند که شعله فساد و ظلم و تعدی و هرج و مرج بخوابد حاصل اگر بخواهم مفاسد و کفریاتی که منشاء اشاعه آنها بلکه سبب وقوع آنها این اساس میشوم شده بنایم مشنوی هفتادمن کاغذ شود ولی شکر خدای عالم را میکنم که بر احدی ظهور این مفاسد مخفی نمانده است و معلوم همه شد که این مفاسد یا از مقتصیات مجلس بوده و یا از لوازم وجودش لذا میگفتند منع آنها مخالف با عنوان مشروطیت است ای بیچاره برادر عزیزم بدان که حقیقت مشروطه عبارت از آن است که منتخبین از بلدان بانتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیئت مملکت باشند و نظر بمقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلًا مطابق با اکثر آراء بنویسد موافق مقتضی عصر بقول ناقصه خودشان بدون ملاحظه موافقت و مخالفت آن با شرعا طهر بلکه هر چه بنظر اکثر آنها نیکو و مسن حسن آمد اورا قانون مملکتی قرار بدهند مشروط طباین که اساس تمام مواد آن قانون بدواصل میشوم که مساوات و حریت افراد سکنه مملکت است باشد و سوای این آنچه بتوجه نداشتند کذب محض است اگر در اساسیه محض تدلیس از باب لاید نوشته باشد موادش مطابق باشد ولی باز در همان نوشته که تمام مواد قانونیه قابل تغییر است و از

جمله مواد ماده موافق شرع بودن اوست واورا استثناء نکرده اند و بحکم این ماده آنهم تغییرداده میشد بقوه جبریه قانون مشروطه مطلقه و حالا هم محض بستن دهان من و تواسم شرع را بیان میراندند ولذا عملشان تمامًا برخلاف وفاقد بود چنانکه مشاهده کردید و این مطلب اگرچه خلاف قانون الهی است چنانکه توضیح نمودم سابقاً ولی یالیت مقصود مقدمین و حامیین بود نه بجان عزیزت بلکه این مطلب را سباب تحصیل اغراض فاسده خود فرارداده بودند مراد آشفته کردن میدان بود تا آنکه دزد دین و جان و مال در میدان آشفته کار خود را بکند و یالیت غرض فاسد یک چیز بود هر صنعتی بغرضی اقدام در این کار کرد شاید در جریده دیگری با برهان بسیع عame بر سامن ای عزیز آیا بقر آن قسم خورده که همراهی با این مفاسد بکنی بدان که حقیقت قسم خوردن توبقر آن که همراهی با مشروطه بکنی آن است که بقر آن قسم باد کرده باشی که مخالفت قرآن کنی زیرا بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بین نوع انسانست و توبقر آن قسم خورده که همراهی با مساوات کنی و بنای قرآن برآزاد نبودن قلم ولسان است و تو قسم خورده که همراهی کنی با آزادی دادن بآنها و قرآن فرموده مسلم را از برای کافر قصاص نمیکنند تو قسم خورده که همراهی کنی در اثبات حق قصاص از برای کفار ای عزیز آخر این قسم باد کردن بقانون الهی ما حرام است و عمل کردن بر طبق آن هم حرام اولاً باید دانسته باشی که حقیقت و ثمرة مشروطه چیست و بدانی که شرعاً جهان دارد آن وقت قسم بخواری و بعد از قسم باد کردن اگر معلوم شد که خطأ کرده بودی آنچه را که باو قسم خورده شرعاً رجحان نداشته بلکه مرجوح بوده و با آنکه فساد بر او مترب میشد و یا میشود بلکه همانقدر فهمیدی که بودن و نبودنش مساوی است باز واجب نیست عمل بر آن قسم و اگر نکردنش را بهتر دیدی شرعاً حرام است عمل با آن قسم و

تشخیص این مطلب هم جای تقلید نیست پس اگر هزار مجتهد بنویستند بنای این مجلس با مردم معروف و نهی از منکر و اجراء قانون الهی و اعانت مظلوم و اغاثه ملهوف و حفظ پیشۀ اسلام است و تو مشاهده کنی که چنین نیست و آنها اشتباه کرده اند بلکه بنای آن بر سر باب امر معروف و نهی از منکر است چون بنای آن بر آزادی است آن فوشن مجتهدین ابدآ لازم العمل نخواهد بود خصوص اگر مشاهده کنی که منشاء بروزشوی ع هرج و مرج و اینهمه مقاصد است و بسبب آن ظلم عالم را فرو گرفت اگر چشم باز کنی می بینی که ظلم شدید تر و ظالم تغیر کرد و اشدازه ه آنکه ظلم بدین اسلام زیاد شد که مقدم بر جان و مال است آیا نمی بینی که عقاید اسلامی غالب مردم چقدر تغیر کرد مگر نمیدانی که حکم قانون الهی آن است که اگر عمل کردن بواسیاب و مقدمه حرامی باشد باید آن واجب را ترک کرد زیرا که حرام مقدمه واجب نمیشود حال فرض میکنیم که آن غرضی که خواستند انجام بدهند واجب بوده ولی چون قوانین گرفتن آن موقوف بنشر کفریات و اشاعه منکرات و وقوع هرج و مرج عظیم بود حرام بود بر ما که همراهی با آن بکنیم ولی اف بر ما که می شنیدیم که میگفتند این درخت باید بخون آبیاری شود و ماها ابدآ جلو گیری از آن گوینده نیکرده بله همراهی میکردیم بسبب اشتباهاتی که از بعضی بزرگان شده بود ای مردم چه شده است شما را که خود را بفهمی و ادار میکنید تعیین موضوع ربط بحاکم شرع ندارد بهده خود تواست اگر هزار حاکم شرع بگوید که این حیوان گوسفت است و توبه ای که او سگ است باید بگوئی او اشتباه کرده و اورانجس بدانی ای عزیز آن قسمها که مخالف با حکم شرع بود یاد کردی اگر مسلمی توبه کن این قسم یاد کردن و عمل با آن حرام است واحدی از علمای امامیه نگفته اند که قسم بر امری که مرجوح شرعی باشد و منشاء فساد دینی یاد نیائی باشد جائز است تماماً میگویند

که قانون الهی ما آن است که چنین قسم حرام است من نمیدانم شما مردم چرا اینقدر بی میل هستید بتحصیل علم بقانون الهی که بشما امامیه عطا شده ای عزیز بفرض که این اساس از برای جعل قانون جدید که کفر است نبود ولی لابد بودند که تکلم کنند در امور عامه یعنی در اموری که مربوط بتمام افراد رعایای مملکت باشد بلکه سوای امور عامه را ازوظیفه خود خارج میدانستند با این وصف پس چرا باعضای آن و کیل میگفتند مگر نمیدانید که در امور عامه و کالت صحیح نیست و این باب باب ولایت شرعیه است یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است بامام علیه السلام یا نواب عام او و بطنی بدیگر ان ندارد و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غصب نمودن مستند پیغمبر ص و امام علیهم السلام است آیا نشیدی که ائمه ما فرمودند در زمان غیبت فساد بحدی میرسد که تکلم میکنند در امور عامه اشخاصی که حق تکلم در امور عامه را ندارند ای عزیز مگر نمیدانی که اگر غیر اهل در این مستند نشست واجب است منع آن از این شغل و حرام است حمایت او مگر نمیدانی که این کار از غیر نسواب عام غصب حق محمد(ص) و آل محمد است ای عزیز گبر اچه که پایر مسند امور عامه بگذارد و حتی در امور عامه کفار سکنه مملکت اسلام و فرق مرتد و ضاله را چه که در حريم این مستند عبور نمایند ولی چکنم اول کسی که در آن مجمع حاضر بود همان فرق ضاله بودند و جان فشانی آنها از همه زیادتر بود بلکه کار را بجهانی رسانده بودند که در واقع اقوی عضو این اساس آنها بودند بلکه همان مجمع که اورا مجلس میخوانند بیکاره صرف بودند یا مطلب برخلاف رأی سائر مجتمع کفر والحاد نمیتوانستند رأی بدهند و در واقع بر اولو الالباب واضح بود که اهل مجلس آلت منفعه این فرق بودند ای عزیز درختی که اینهمه ثمرة خبیثه را مربی باشد چگونه نصور دارد محبوب امام عصر باشد آیا گمان میکنی

که یک مسلمی با این اوضاع مشهوده شک داشته باشد در حرمت این اساس که دیده شد اگر با خبر از قانون الهی باشد و آیا عاقلی هست که نداند و نفهمد که این اساس را باندک زمانی بجایی خواهند رساند که بسب قوانین آن اسمی و رسمی از اسلام باقی نماند خصوص اگر قلیل زمانی این مدارس جدیده و آن ملاحدة ازو عاظ بهمان حالت دو ساله باقی باشند و بعض معلمین فعلی معلم آنها باشند من نمیدانم حال اسلام آن اطفال چه خواهد شد و ای بحال سادات مدرسه سادات و امثال آن وبا این حال گمان ندارم که مسلمی شک داشته باشد در وجوب قلع و قمع این اساس ای عزیز اگر محض حب دنیا اقدام در این امر کردی و دست ازو ظایف دینی برداشتی بجان عزیزت که خطا کردی آخر الامر میزان مالیه را که مشروطه باید از رعیت و سکنه مملکت بگیرند از هر صد نو داست باخبر باش که سر میشکند بوارش ولی کم کم بهزار اسم گرفته میشود مثلا همان بدله در سال تقریباً بصد اسم از توپول میگیرد و هر حاکمی سالی دو مرتبه حق دارد اعانته بگیرد چنانچه در اساسیه نوشته و همان عدلیه بصد اسم از توپول میگیرد و همکذا حاصل باید رعیت جان بگند و کیسه بانگ ملی پرشود و امر تجارت آنها منظم گردد و تمام امور خیریه هم بقانون متروک شود چکنی حق داری در باغ سبز از برای توباز کردن.

ای عزیز برفرض بگوئیم مقصود اینها تقویت دولت اسلام بود چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه را میگردند و حال آنکه ابداً قوه مجریه از جنديه حربيه نداشتند بلکه در این دو سال مخصوصاً جنديه را فاني کردند و چرا بهمه نحو تعرضات احمقانه نسبت بسلطان مسلمين کردند الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود تمام این مراتب را دید صبر فرمود باشراف مملکت کردند آنچه کردند صبر فرمود بعلماء عصر توہینات نسایق نمودند صبر فرمود و بعلمای سلف جسارتها کردند صبر فرمود ولی برهمه واضح است که متعرض بامور دینی

و اعتقادی و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی مطلبی است که صبر در آن روانیست و خلاف مقتضای سلطنت اسلامی است خصوص دیده شود که چند نفر مسلمان بلوث قتل گبری باسوء حال کشته شوند و این عمل را قانون الهی بشمارند و چون نیس للباطل الاجوله و این حق ماراصحی است قادر و نگهبانی است مقتدر بحمد الله که شاهنشاه مامسلمانان هم بحکم اسلام صبر را بکار گذاشتند و در کمال متأثر مطالبه محدود قلیلی از مفسدین معلوم الحال را فرمودند و آن کفره و فسقه مضایقه کردند باز مطالبه فرمودند محض قلع فرمودن ماده فساد و آن جماعت ضاله مامورینش را کشتنده هر چه فریاد کردند که نزد نکشید ما مأمور بزدن نیستیم فایده نکرد مأمورین را بنارنجک کشتنده بی گناهان را هدف گلوله کردند و سنگرهای قوى معین کردند و منارهای مدرسه را سنگرنمودند و آلات حررب زیادی در سنگرهایشان جمع کردند چون حضرت شاهنشاه مطلع بتمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر مشاهده شان بود بعد از آنکه خارج از قدر متوقف تأکید فرمودند که شاید بدون غصب و مقاومت دست این ملاحده و مفسدین از این اساس کوتاه شود نشد لذا بكمال ملاحظه حفظ دماء مسلمین بحمد الله بتائید ولی مسلمین آن کفر خانه را که ملاحده حرز و منشاء ضرار بر اسلام و مسلمین قرارداده بودند و او را سپر و جنة خود کرده از برای ممکن بودشان از قتل مسلمین و انجاح مقاصد فاسدشان خراب کردند و اهل آن را متفرق نموده و مفسدین را دست گیر کرده و خانه نشین فرمودند بلی ومن بعمل مثال ذر شر آیره کو آن کسی که بر منیر پیغمیر صلی الله علیه و آله بالا میرفت و میگفت که ای مردم ایران الان دیگر بالطبعه مشروطه شد محال است بر گردد توپهای عالم جلوی طبیعت را نخواهد گرفت هرجا که هستی بین چهار توپ پنجه با مرخالق و مدبر و مقلب طبیعت چنان اجزاء طبیعت را متفرق کرد که اثری از آنها بیدا نخواهد شد و تمامشان متغير و شرمنده و بیچاره شدند کو آن ملاحده

که میخواستند بر حسب مقتضی عصر قوانین طبیعیین را آنهم بقول نا قصه خود در ایران جاری کنند و اطفال را طبیعی تربیت نمایند کو آن اشخاصی که میگفتند و میتوشتند که لازم است بتعلیم اجباری اطفال ایران در مدارس جدیده بخط جدید و لسان پهلوی قدیم تعلیم داده شوند تا آنکه دیگر نتوانند بخوانند این کتبی را که علماء در عهد صفویه نوشته و سبب شدنده که این خلاف میشوم شیوه و سنتی بین مسلمین افاد که صفویه محض مملکت گیری این خلاف را بین مسلمین انداختند و علماء هم بهره از این آتش بخوبی خود برداشتند و این کتابها را جعل کرده و نوشته و بر ما لازم که این کتاب را چون منشاء این خلاف است از بین برداریم و طریق آن همین است که نوشته‌ی الحمد لله قبل از آنکه شما ممکن شوید که این کتابها را متوجه کنید سید و مولای ماشیعیان بیدقدرت سلطان اسلام ارکان شما را در هم شکست و جمع شمارا متفرق فرمود آخراً ملحد غلط‌گو مگر آن علماء که این کتابها را در عهد صفویه نوشتهند آیا یک خبری بی‌سند نوشتهند پس بین بخار مرحوم مجلسی وغیر آن را که هر خبری که نقل فرموده‌اند اسم آن کتابی را ازاو نقل نموده ذکر فرموده‌اند واکثر از آنها کتبی است که نهصدسال یا هزارسال یا هشت‌صدسال قبل نوشته شده و غالب آنها را فریقین قبول دارند همین غلط‌ها را کردید که خدا خانه شما را خراب نمود ولی الحمد لله آنقدر قتل نفوسی که مترقب بود نشد و حفظ دماء مسلمین اگر چه خود را سپر بلای ملاحده کرده بودند شد و از جمله ملاحظات ملوکانه که در مقام انتصار از اسلام فرموده بودند آن بود که مباشر توپ را اشخاص مسلمی که از اعضاء توبخانه و قراچخانه بودند مقرر فرمودند الحق خدمتی از جهات متعدده باسلام شد که احدی گمان آن نداشت ذلك فضل الله یوتیه من یشاعنعم قال الله تبارك وتعالی : و اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد كذبوا جائئهم نصرنا الحمد لله که

نصر الهی آمد در حالتی که تمام مؤمنین مایوس شده بودند و دلها شان در درون شان مثل نمک آب شده بود ایها الناس نظر کنید حال این فراغت و عبرت بگیرید که مقلب الاحوال در دو ساعت چگونه حال عالم را منقلب فرمود بگویید آن ملحد دیدی که مملکت مسلمانان را صاحبی است تو انا قال الله تبارک و تعالی : فلما نسواهاد کرو وابه فتحنا عليهم ابواب کل شی حتی اذ افرحو بما اتوا الخذنا هم بفتحه فاذ اهتم میلسون یعنی پس زمانی که فراموش کردند آنچه را که پیغمبران مابانها فرمودند باز کردیم از برای آنها جمیع ابواب نعم دنیوی را همینکه فرحتان شدند و مفترور شدند با آنچه که با نهاده شد بنزول عذاب دنیوی آنها را گرفتیم و مفهور کردیم بناگهانی بنحویکه دیگر آنها مایوس باشند از نجات و رحمت و باقی ماندند پشمیان و حیران و سرگردان الحال بر تمام ما افراد مسلمین لازم است شکر این موهبت عظمی را بنماییم لیلا و نهار آباقی داشتن این نصر را از خالق خود بخواهیم تا آن منخرفات و کفریات در منابر و مجامع و معابر گفته نشود و در لوایح منتشر نشود و معابد مسلمین مجمع و در بلد اسلام کفره و مسلمین مساوی در حقوق و حدود نباشد و این و در بلده زنادقه و اوباش نگردد و در منابر مردم را ترغیب بدینها نکنند کفره و زنادقه ای هر زده آزاد نشود تا آنکه مسلمین عزیز و مرتدین خوار زبانها و قلمهای هرزه آزاد نشود این تحقیل علم بقانون الهی بنماید و ذلیل باشند و بر شما باد که بعد از این تحقیل علم بقانون الهی بنماید تا بدانید که قانون الهی ما را کافی است و احسن و اکمل قوانین است ای بیچاره قانون اسلام را بدان و عمل کن و راضی بر رضای خالقت باش تا در دنیا و آخرت بهره‌مند باشی ای علمای امامیه بوظیفه‌نوکری خود رفشار کنید پادشاهها ملک‌خسرو و حفظ ناموس شرع و نشر عدالت اسلامی را تکمیل فرما وای و عاظ مسلمین راضی نشوید که دیگر کذب بخدا و رسول (ص) در منبر پیغمبر (ص) گفته شود و بر شما هاست که اصلاح مفاسد آن کفره را بفرمائید ایها الناس بس دانید که دنیا خواهان

جاهل به مکری و شبیطت گوش و چشم و قلب شماها را بخواب غفلت پر کردند بلکه حس ظاهرشما را هم از شما سلب نموده چشم سرباز کنید و گوش قلب فرا دارید مصلح را زفسد تمیز دهید گول چهارنفر ارازل و او باش که در تبریز جمع شده نخورید حالاتشان را مشاهده نمائید و از جو طمع درویلن گندم نداشته باشد ای برادران اثنی عشری بدانید و آگاه باشید و بشنوید و فکر بفرمایید و اغراض نفسانیه دنبویه را که عاقبت سوء دارد بکنار بگذارید و بدانید که طبع مملکت ما را غذاء مشروطه اروپا دردی است بی دوا و جراحی است فوق جراح زیرا علاوه بر آنکه منافی قواعد اسلام ماهاست ایران ما را سه خاصه ایست که تا آن سه خاصه در آن باقی است ایجاد پارلمانت جز منشاء هرج و مرج فوق الطاقة نخواهد شد یکی از آن سه خاصه وجود مذاهب مختلفه و دیگری کمی عده جندیه سیمی کثرة ایلات بادیه و در مالک خارجه این سه وجود ندارد اما کثرة جندیه آنها که مشهود است و اما اختلاف مذاهب در آنجا نیست زیرا فرق مختلفه آنها را کلمه کفر جامع است لان الکفر ملة واحده لذاعناد قلبي بین آن فرق نیست و اما ایلات آنها تمام اهلی شده اند چنانکه برهمه مکشوف است و اما ایران ماقچون مقابله نور و ظلمت و کفرو ارتداد و اسلامیت است این دو هر آن طارديکي گرند و تمام فرق ایران با يك عده قليل اثنی عشری کمال معاندت را دارند و در ضمیر تمام آن فرق نیست مگر افقاء و اعدام این فرقه وهکذا عکس و مشهود است که بعضی از این فرق با یکدیگر هم همین مخالفت را دارند و در این صورت بایجاد این اساس میشوم بسبب اظهار عقاید و اعمال اهالی این فرق مختلفه و اظهار عناد آنها قهرآ چنان هرج و مرج عظیمی در بلدان ما ظاهر نخواهد شد که احدی مالک جان و مال و عزو و عرض خود نباشد و آنی هیچکس در خانه خود آسوده خاطر نخواهد بود چنانکه نمونه آن مشهود عامه شد و معلوم است برهمه که مؤمن اثنی عشری

چه بسیار عده کمی خواهند بود ان الناس لدی الحق قلیل لقلیل ولذا امر منتهی با آن خواهد شد که اثری از این طایفه باقی نماند و از اسلام واقعی نماند جز اسمی بلکه نماند مگر اسم فرق ضاله حادثه در اسلام این حال بلدان و معموره ایران و اما طرق و بوادی بكلی مسدود و مختل خواهد شد بسبب طفیان ایلات و قطاع الطريق که از هر زاویه سری بلند خواهد کرد و هر مردم را گرگهای خونخوار احاطه خواهد نمود و اموال عامه اهل ایران بتاخت و تاراج خواهد رفت و اختلال امر بحدی خواهد رسید که ولو خارجه هم اعانت کند اصلاح پذیرنشود مگر بقتل عام و نهبا اموال آنهم در مدت متعددی بایگر ابتداء بتفویت سلطان ذیشوکت مملکت پرداخته شود بعلو همت آن اعلیحضرت يك كروز جندیه حاضر تحت السلاح تهیه شود و در هر بلدی و طریقی و ایلی بقدر لزوم متفرق شوند و عده معنده در رکاب اعلیحضرت حاضر باشند آنوقت ممکن است جلوگیری شود تا آنکه بایجاد اسن اساس مخالف بادین اسلام هرج و مرج ایران را فرونگیزد ولی عجب دارم از شما برادرانم که چرا تصور عاقبت و آخرت خود نمیکنید و بدست خود ریشه خود را میکنید و اعجب از این شبهه و مساعدت بزرگان سکنه ظهر کوفه است و اعجب از این جهاد نامیدن این معركه است و اعجب از این شهید خواندن مقتولین در این راه است و حال آنکه بهانه آنها جز ظلمی که مدعا اند چیزی نیست ای برادر مگر قطع ظلم مورد جهاد است مگر جنایت وارد نشده را قصاص میکنند من نمیدانم رجاء و قوع چه ظلمی را در نظر گرفته اند که اعظم است از اضمحلال دین و سفك دمای مسلمین و نهبا این اموال محترم شاید وحی جدیدی بسوی آنها شده باشد لافالا نجده فیما اوحی الی الرسول شیئا من ذلك و اعجب از کل آن است که مخالفت این اساس میشوم و این شجره خبیثه را که تربیت آن باهدار دماء مسلمین باید بشود بقول خودشان محاده باما

زمان میخوانند والله خجلم از فهم یک شخص فرنگی با اینکه آنها همی جز تکمیل حس ظاهر و قوای نکرویه ندارند و عقولشان معطی با غطیه کثیره کثیفه شده یا بیت که این مطلب را یکی از این اشخاص میفهمید و دیگر مخالفت آنرا محاده با امام زمان عجل الله فرجه نمیخواند و فهم آن شخص فرنگی این است که گفت مجلس پارلمان و دارالشورای ملی که در نظر ما اروپائیان جوهرهایست گرانها تقریباً چهارصد سال است در این عالم ایجاد شده و ماها آن جوهرهای پسندیده بسمع قبول اختیار نموده و آئین خود مقرر داشتیم و مقتدریم با آن واز برای شما مسلمانان آئین و طریقه ایست که صاحب آن را امام زمان میخانید و موافقت آنرا موافقت با امام زمان و مخالفت آن را مخالفت با آن جناب میشمарьد و آن آئین شما مخالفت تامه با آئین مادراد لذا ما را مسلمان نمیدانید با اینکه مشروطه را اختیار نموده ایم و ابدآ اقرار بطریقه و آئین شما مسلمانان نموده ایم و در این اوان شما مسلمانان اراده آن نموده اید که آئین ما را در مملکت خود مجری دارید حال ما تعجب داریم که چگونه مخالفت آئین سابق شماها مخالفت با امام زمان شماست نه مخالفت مشروطه که آئین ما هاست ای برادر عزیز تصور در این کلام بفرمائید شاید کشف مطلب از برای شماها بشود ای شیعه آئین عشریه آیا کفایت نکرد شما را شنیدن و دیدن اینها منکرات آیا باز هم طبع اسلامی شما قبول میکند این او باش بازیگر میدان شوند آیا انصاف است که کرام قوم شما پایمال ارادل گردد آن نعمت امنیت نام که در بلدان و طرق ایران داشتیم دیدید که در این دو سال از دست مارفته بود آیا سزاوار است ثانیاً خود را مبتلای با آن بلیه بکنیم و اسباب پیشرفت مقاصد این فرق ضاله بشوید و باز راضی میشوید که آن کفریات و تحریفات آیات قرآنی درالسن و افراد ناس منتشر شود ای متدينین آنوقت

متعد میشدید باینکه ندانسته مبتلا شده ایم حال نگذارید یا انصار الحجه و یا محامین عن الطریقة المحججة دیگر راضی نشوید اینهمه کفریات و کذب بخدا و رسول ص در منبر پیغمبر ص گفته شود و بر شما هاست که اصلاح مفاسد آن کفره را بفرمائید ای تجار اینقدر دنیا پرست نباشد محض تعمیر دنیا اینگونه اقدامات نکنید ربا نخورید و نگوئید ماها آنچه میدهیم و میگیریم دهنده راضی و ماهم راضی هستیم چون این رضای بحرام است دوحرام کرده اید البته آنکس که پول بشراب میدهد در کمال رضا میدهد ولی خربدنش حرام و رضای ببول دادنش حرام دیگر است حرام که بسب برضا بودن حلال نمیشود ای کسبه کم فروشی را بکنار بگذارید جنس بد و خوب را داخل یکدیگر نکنید که بسدون خبر دادن بمشتری بفروشید اینقدر حرص دنیا نداشته باشد ای مردم از حضور جماعات و استماع مواعظ غفلت ننماید متاع فانی بد هید متاع باقی بخرید و راضی به بی عصمتی زنها و دختران خود نموده نگذارید از خانه بیرون بروند مگر یا لباس عصمت نه با چادر چرخی مردم قوه شهورت دارند ریاضت که نکشیده اند عزب در سر کوچه ها زیاد است غیرت شما کجا رفت زنها با چادر چرخی در کوچه و بازار مشغول بیع و شرها هستند و کسی آنها را منع نمیکند بترسید از خدا بترسید از بلا بترسید از عذاب خواهید مرد و همه مستول هستید فکر آنروزهم باشید ای کسانی که ایمان بخدا آورده دستیم باشید اعاده الله من شر و انفسنا و من شر الشیطان ومن شر کل ذی شر کتبه: زین العابدین الملقب بملک الخطاطین.

از آن‌البیان فی احکام فضی احکام ان بیهوده و الاصح  
کتاب شنید که آن‌الغافل و ارشاد احوال  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
و دارالله و مبداین خادم شریع مطاع احمدی هرمن را زن  
و بنی دا خلا در جانی میرساند که اگرچه حق نظام عالم عجاج بنا شد  
دیر فتنی رخخت قانون آن ایستاد سیاسته و ابر و کمال و آفون و اور و شن  
آتش اندشش لذات ای اعماق محل قانون خواهیم داشت نه بر طبق آن گل نوده  
خسوس بخلاف اینکه کدام ای ایده و حرب اعتماد اسلامی نظر نشود  
و در اقصی نخواهیم داشت مساواه و اخلاقی نکند و آن‌جیش قانون  
از برای سلم عجاج بدل نیست و محمد اسد اخلاقیه ای است  
و کاملترین قوانین آنکه را در دست کرد و قانون آنکه داشت  
کویی فضی بوده ای اخدا و احتمال نهادی اشرف نیشن و  
سازم

۱۴۱  
شود و پسری بزیر قانونی بهمن که جای این و جست  
باشد و موافق رضای خانی هم باشد لایه آنکه از زیر قوه  
اسلام خارج خواهد بود و مبنی اسلام بودن فرض این بتوت  
حقیقت و افراد بجزت پیروی دل علی متصور نیست و  
ویل علی بجزت رای استیخ یا یکین قانونی دل  
و هجره از قیسین آن نسبیا شده و اگر خود را خاد بر آن نهیم  
پس یکر دل علی بجزت خواهیم داشت بلکه اگر کسی را  
کان آن باشد که متصفات صدر تپیره و هند و بعض نواز آن  
قانون آنکه است یا نک از جنسین کس هم از عقايد اسلام  
خارج است بجهت اینکه پیغمبر امام انسیاست قانون  
ادهم و این است و خاتم آن کسی است که این متصفات  
حال جاد است ای يوم نهود بودی اودی شده بشه

(۲)  
ویں احوال کرد و آنده بس با بدیر پسین اتفاق و محال  
ساخته را با اعتماد بخاطر است و احوال این او از داد و داش  
نماینت بکم قانون آنکی کنراست و توضیح این عرض را  
در آن جای بطل ماقل بسیان واضح و بدان قائل بی دل  
درین اون خوده ام بسیل قانون که ام بسته ساخته  
یا اسلام و ارکه این کار کا پیغمبر است لذا بررسی که بتوت  
شد از برای همین کار بود بعین از احکام پیغمبری اینها  
پیغمبر و عرضی در تفسیر میده او اگر که خاتم انسی است  
حدید و از بجزت شد و دین خدا را که این مسئله نهاده  
او خاتم انبیاست قانون آنکی که او آور و گرچه غیره  
داشت حقیقت بحاجت ایام و زیر نیت تمام مردم وی تمام  
حسب اولی بزوده باسترات شخصیه باطل عن اینکی